



[illegible]

[illegible]

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والبرهان
والعقيدة السليمة
والله اعلم بالصواب

had

Handwritten signature: *[Illegible]*

دستور

६६

14

66

66-1107

مجلس ۱۰۰

سینچھ ارب چوبیس لاکھ

۱۹۱۵

71 مجلس

୧୩
୧୪
୧୫

10/10/10

3

~~SECRET~~

مجلس شورای اسلامی

۱۰۰

علم انسان را در این دوزخ میخورند و میان آن حرکت جستجو می جارا که غرض است از این حدیث و از این مسأله

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا مکان خریدا ہے۔

74

١٠٠

10. 10.10.1944

1. सिद्धि

۱۳۰۰

۸۴

10

6.6

11

1000

ସମାପ୍ତି

محمد بن عبد الله

۱۰۰

۱۱

9

5



666- 171

ابروی سخن بوسمه حمد و دامن ز کین و نرین که نوح بشر را بحاسن شعور آرسنه و انسان عین انسان
از حسین نقطه سواد بخل نور پیرسته بسودای تنگ لغتش بر سر نویم زبانی اما چون خبر بهای پریشان
قصور کردانی آری نظم اگر هر موی من کرد و زبانی ز تو را نم بهر یک دهانی نیارم کو هر کوفه
سغن سر موی احسان تو لغتن و روی مثال بگلونه در و وسیدا لایا و آل و صاحب صفا
زیبا و محلی که بخان کور سوادان شب منکات رسیده صبح بهت روشن ساخته و زبان و معنان
کمال سالت و جمال و لایت را الکن اما بعد این رساله است سیمی بهدایه النور فی تائین علی باطن
و اشعور که بنده و سراپا تقشیر و کنه محمد سعید احمد مجل عفا به خیر امن و لاله رنگ و جودش را بالتماس از
دوستان در عشره اخیره رمضان از سن کبرار و دود و مد و نصرت و شش تهری بر صحنه بیان بر حقیقت و
لا الی تریش را بر اخلق عریش پنج باب و نخته باب اول در موی چهره انسان باب دوم
در موی سار و بدن سوا می آن باب سوم در اظفار باب چهارم در مستفرقات عامه باب
پنجم در خضاب و اسد اللهم للحن و الصواب فی کل فضل و باب و میر کل صواب حساب الیه ارجع

منه

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے۔

وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي الْفُلِ ثَلَاثُونَ نَجِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ

[illegible]

و این کتاب را در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر تبریز چاپ کرده و در آنجا پخش کرده است.

آورد و در حدیث جانب دیگر از آنجا که در میان شماست

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما در این کتاب که از حضرت امام علی علیه السلام است
در بیان فضیلت و جلال او و در بیان صفات و احوال او

و اما در این کتاب که در این باب است و در این باب است و در این باب است

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ إِذْ أَنَا مِنَ الْمُنْزِلِينَ

[illegible]

و در این کتاب که از کتب معتبره است و در آنجا که از کتب معتبره است

[illegible]

۱۰
 و در این کتاب که در این کتابخانه است

و در این روز که در میان مردم است و در آن روز که در میان مردم است

[illegible][illegible]

[Faint handwritten signature]

شده باز خاص عام مخصوصا از مشایخ و زهاد و عباد و ظالم بر آن بیت علیهم السلام استقامت نمودند و گفتند
 آیت و لیکن سنت با آنست که گفته شده و در بعضی الارادت از گفته شما بدی می آید موسی بر سر کدشین است
 مگر و فیکه خدمت شورش افروخته و از حجابات که امام احمد بن حنبل است امام شافعی فرموده تو بنویس بنگار
 و لیکن که گفته و مؤنه اگر قدرت سید انیم بر موسی کا و سید انیم از الکن گفتنی و شفی در باب دیگری
 شدت است چون سوزنیت که داشتن موسی سخن شد وجه چهار کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه با حجت
 بر سنت او و در بعضی چون حضرت ایشان و حجت صاحب بر اتباع سنت چه بوده ان شاء الله و همین در حجاب و در
 غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد از این ایستادیت من ترک موضع شعر که من حجابم که ایستاد
 فعل به آنکه و اگر کسی که از بی بر که ترک کند جای یک موسی را از جنابت که میشود از کرده شود سبب آن
 مژدک چنین چنان در دوزخ میفرمود و من ترک شادی است که ای بی از جهت محمد زکریا و در حجاب
 یا موسی سر خود که آنها را از بی قطع میکنم ای چه خیار خلق را حجاب نه که در است از شنیدن و عید طور از
 جهت قصد زینت غیر آن پس که با اعتدال از ترک متابعت ظاهری فرمود و در بعضی خلق ترک برداشت
 قول علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسب ان و الخلقه و راه الطبرانی فی الک و سبطه که فی مجمع الزوائد
 فی بعضی معنی بر که موسی بر سر گذارد باید که خدمت از شنیدن و شانه کردن بجای آورد و لا تراشد موسی است آنچه
 از ابو هریره رضی الله عنه و سنن ابوداود و مردی شن من گان که شعرا فلیحسب ان و الخلقه که هر که موسی بنده باشد
 او سازد و طبی در شرح مشکوٰه می نویسد و او است بر سر تراشی سنت زیرا که از قسم تفریق علیه السلام است و او
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای سوزنیت آن کافیت است که حضرت ایشان از خلفای راشدین
 آن نزد عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است علیکم فی سنی و مستند الخلفاء الراشدين لانهم
 کبر بطریق و در طریق خلفای راشدین پس لا محاله سنن باشد اما این مجر و علی قاری در رد آن می اندر که
 ولایت ایاب فقط در این خصوص مخالف فعل رسول مقبول است اما صاحب افع شاذ پس معجب نیست شاید
 باعث حضرت اباحت را هم الحروف که بر چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه و در بعضی آنحضرت با وجود عدم
 مخالفت آنسر در از قبیل تفریق علیه السلام تحقق شده لا محاله سنت حایر بود نهایت کار نیست چنانکه

[illegible]

(Handwritten signature)

و تفسیر نفع بار بر میزان دانت در زمین سطل است چنانکه که شش از نیت که مدت اموی شش
می رود غالباً شش می کشد بر جان دست الا که دست می او غیر او را و او را در او است و نیت سطل او را
و نکته از قریح حلق بر شش است از مواضع متفرقه و بی اوج است بمثل او بای می چنانکه حدیث دیگر از حضرت بر
نوع دوم آنکه موی که در سر دیگر در میان شش که در غده موی تر نشد و از گذاشته که باشد چنانکه حدیث این
است از آنکه که کاف ناری نامند از شتر و از در بندی چنانکه نامند و آن کابی در وسطه باشد و کابی
سر بر سر آن اگر بسیار که باشد از در بندی چنانکه نامند صاحب اباحساب در تفسیر نوع موی از شش می
هوای سطل حلق که از شش می کشد از شتر و از در بندی چنانکه نامند و کابی در وسطه باشد و کابی
سکیر مذکور در شش از جواب ثلثه می کشد از در و از در بندی و موی قریح از شش می کشد و موی قریح از شش می کشد
نعم ان کو مید آید موی در نیت موی او قال اهل الغدیه الشجر حوالی الراس و کشند و الحیدر که در قریح
بصفت الصلح مع کاسط ابان قریح عاتیه و کاسط علی قاریع و آرد و الحیدر حوالی الراس حوالیه
و بعضی قاریع را یعنی حصه های متفرقه که بر سر که از در و موی چنانکه در از شش نوشته اند که فی الناموس البانی نوع
چهارم آنکه موی بسیار در دو جانب موی بسیار می کشد از در و در میان از ناصیه تا قفا حلق می کشد این را در شش از در
بای حوالی موی از شش نوع پنجم آنکه موی بسیار یک جانب از شش بسیار که از در و چنانکه وضع بعضی از بسیار یک باز
که خود را بر خلاف وضع موی از در و این جنس موی در ادرغ فار و موی که کونید منسوب به یک سلاح می کشد
تخصیکه موی سطر در از آنکه که به نیت نوع ششم آنکه موی قفا را فقط بر سر و بانی موی که از در و قفا
عالمگیری از شش می کشد و آن حلق قفا را عید الحجامه که کافی الی الی نوع هفتم آنکه موی
ناصیه از شش و بانی که از در و چنانکه بعضی از باب تکلف برانی بانی می نمایند و آن شش موی از شش از در و بانی
موی لطراف ناصیه ای می کشد و محراب از شش ساخته صغی که از در و موی بسیار بر شش از در و بانی می کشد
دور کردن موی پیشانی غلام تجارت که بر شش باشد و این است برای یاد و نیت صاحب آیه در شش موی
و قاضیان در فدا می خود می کشد که اس للناجر حلق شجر حیدر الغلام که از در و بانی موی که از در و بانی
الحیدر که از در و بانی موی که از در و بانی موی که از در و بانی موی که از در و بانی موی که از در و بانی

المؤمنين الذين آمنوا بالقول الآخر

[illegible]

مثل در اوقات عرس و دوزن بر دورا منوع نیست با هم نمودی در شرح مسلم میگوید بر اجماع العلماء علی کراهة
القبح اذا كان فی مواضع معتبره فان كان المداواة او نحوها فی النفاق کرده اند علماء
که است قبح و تنبی که باشد در مواضع معتبره حال که در حکم علاج مرض مثل آن بر اقامه الحروف کو تخفیف
مواضع معتبره بنا بر جریان عادت آن فرد است رزق منی قبح و کراهتش عام تر است کما بین من از اجاب است که
محدث دلموی در شرح سبزه السادة می آرند خلق بعضی کرده است که بحسب علاج مسئله زمانه از اموی
سزودن مطلقا نارو است که بر ضرورت مرض در مشکوه لمصالح از ابرار المؤمنین علی مرتبست فی رسول الله
صلی الله علیه و آله ان یخلق المرأة و ان یسهرها و ان یسألها منع فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از سزودن
زن موی بر تن او صاحب هدایه در غلش میگوید در برابر اگر خلق هر دو جن زن مشکه است چنانکه خلق برین جن و
از نجاست که در خلق برین کسی ظواهر حالت بر نیامدن بر نیک سال است لازم می آید در فداوی عالمگیری آرد
لو خلقت المرأة لاسها فان فعلت لوجع اصحابها بالاس و ان فعلت فی الذل لشیبه بالارواح
فهو مکروه کثر فی الکبری و هکذا فی النکاح کذا فی الخبیثین یعنی اگر زن هر دو را خلق نمود پس اگر این فعل است
ردی کرده که او را عارض شدن باشد با کثرت و او اگر برای تشابه و ساخته که است مسئله زمانه از اشدین
سزاد و شش شباهت مردان نارو است قال علیه السلام لعن الله البغیات من النساء الا فی یحذون ما یحذون
بجثة نسیبها بالرجال کذا فی النکاح یعنی لعنت خبیث زنانی را که موی خود را بر لبی شباهت مردان جمع
میسازند و در برابر می آرد اگر با زن خود بر باشد نیز رو است زیرا که در محبت خالی طاعت مخلوق و نیست و
علی قاری هر قاضی شرح است می آرند انما النساء و انهن یرسلن اشعارهن کذا یحذون بجملة از آن پس
آنها ارسال سارند و نه های خود را و نادرش معتبر زمانه از من چون این بر دور و آه ارسال موی مخصوص نشین
ثابت گردید معلوم شد که مردان با ارسال آن منوع است شباهت زمان لازم نیاید مسئله محرم را قبل از وقت
مجهود و در کردن موی بر بدن ناخن کدام حلیه جاری نیست در سراج الوریح محرم می آرند که فی النکاح
ولا یسهر رقبته و یسوی فی ذلک و النور و الفلج بالاسنان و عیون و کما یسهر
من یحذونه یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سزودن موی بر تنش را در است سزودن موی بر تنش را سزودن

بنور و بگردن بدین غیر آن نه تراشیدن خود را و در عالمگیری از رخی می آید که یا خدای عز و جل
 نیز در این حق جوهری مسئله را از آن جهت وقت به وقت می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 قال الله تعالی یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 حکم کن محلی کند که این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 یعنی حکم کن محلی کند که این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 و این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 وقت به وقت می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز است و این استماعی که در خود است
 مستحب است که اگر کسی در این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 سراج المومنین فی الزکوة احرأه من اگر و در کند می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز است
 بحالت امکان برود و اگر کسی در این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 منظور باشد قصر معین شود و اگر کسی در این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 مسئله طریقی است که هر چه تراشیدن آن نیز جاز است و این استماعی که در خود است
 و در قادیانی عالمگیری از این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 عاده متناوبی میباشد و در قادیانی عالمگیری از این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 اینهاج مسئله زمانه از آن جهت است که هر چه تراشیدن آن نیز جاز است و این استماعی که در خود است
 بن عباس و است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 حج و در هر ایامی که در این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 در این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 زن را در تراشیدن می گرد و قادیانی عالمگیری از این استماعی که در خود است و این استماعی که در خود است
 فقه شافعی از حلی نقل میکند که فی الفضل کالمراة مسئله تراشیدن می در حدیثیه سا اجاز

از شیخ مختصر مفید گفته که می دانند که اینک شیخ او خیر حقیر و کمالی که از او یاد دارند که است معجزه
 حاکم آنها است و القدر می بیند که در این سال از اهل مری و جازر است این ای قائل باشند که
 ساله بدو ساله از ترشید است و من بخند که بعد از او که معجزه باشد و اهل مری و جازر است
 سکه آغاز نمودن می بیند از جانب میس معلوم است که در این سال از اهل مری و جازر است
 الحاقی خند و آشکارا که اینک از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 می بیند از جانب میس معلوم است که در این سال از اهل مری و جازر است
 که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 شرح البخاری صاحب مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 چون در اتفاق من مرد که معجزه فاد می دانند که در این سال از اهل مری و جازر است
 کن دوم که چون جانب بسیار در مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 رفتن که در مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 حلقه طور خواند بسیار است که در این سال از اهل مری و جازر است
 فرمود دوم که مرد حلقه از زبان عیب خود بعد از این که در این سال از اهل مری و جازر است
 کاهی مثل اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 عادت آدم خود که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 الحاقی که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 فعل و غیر آن مستحب است که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 خلافاً لثانی که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 نماز گذارد و غیر این نماز با نماز و اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 اهل العوفاً و این دایت معلوم شد که صاحب می بیند از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است
 معلوم شد که مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است که در این سال از اهل مری و جازر است

انظر

از آن حضرت را اما مثل خدا مثل الذی یصلی و هو مکشوف و رواه عبد الله بن رافع عن ابن عباس
یعنی مثل منصل باقص اندکسی است که نماز از او جدا لیکه و منش برکت است باشد جزوی که میزد و است جز
موسی منتشبه باشند و سجده بر زمین خوانند افتاد و منش ثواب سجده آنها خواهد یافت اگر مستحضر باشد که

عبد الله بن عمر و شایسته دست برکت است پدید اگر در امیر المومنین علی کرم الله وجهه را از حضرت آوردند که گفت
شعرك في الصلوة كأنه كحل الشيطان رواه عبد الله بن رافع عن ابن عباس
است که آنی البرهان و عقیص چند صورت دارد یکی آنکه مویها جمع کرده برآمده و وسط ستر از منغ و غیره شود و بازند
و دوم آنکه دو آب را کرد و وسط سر بچیده همچا که زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه مویها را جمع کرده برافشایند

یا وسط ستر رفته یا خرقه بر بند چپاریم که مویها را اجاب قفایم کرده سرانها را در اصول داخل کنند که آنی بسیار است
و رفا و امی عالمگیری منجمه کرده است نماز می آید و بکن عقیص شعره و هو جمع الشعر علی الرأس و منش
لیشع حتى لا یجمل کذا فی التینین و اختلف الفقهاء علی اقوال فقیل ان یجمع و وسط راسه مفر

لشد و قیل ان یلف و آیه رسول راسه و یجعلها النساء و قیل ان یجمعه من قبل القفا و
یمسکه بخیط او خرقة و کل ذلک مکروه کذا فی البحر الرائق تأیله عن غایة البیان رقم المحدث
ازین احادیث و روایات متبیط میشود که عقیص فی نفسه مکروه است که رجالت نماز و بلند آنها از او مکروه است

نماز می آید و مویها را باطلی قاری شرح حدیث کاین شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یکن
یضیف ذنبه می آید اگر از من هذا الشعر هو الذی یجمع و عقیص من مویها و از آن مویها یستخرج
کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کاهی موسی خود را معقوف فرموده اند

فلا حال فی نفسه مکروه نباشد کرد و حالت نماز که در آن نمی آید شده مسئله نماز و وقت غسل آب رسانید
در اصول مویهای بافته خود کافیست خلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه روایت قلت یا رسول الله
امر که است حضرت زینب آقا نقضه لغیر الجنازة فقال لا انما یجوز ان یحیی علی راسه و کلک

حشاکت می کنم یا رسول الله من زنی که تحت جیافم موسی سر خود را ایامی بکنم از او غسل جنابت می آید
مشکن جز این نیست که بست ترا که بریزی آب پیرود گفت دست بر سر خود بسته باز ملا علی قاری می آید

در حدیثی است که از آن حضرت روایت شده است که مویها را جمع کرده برافشایند یا وسط ستر رفته یا خرقه بر بند چپاریم که مویها را اجاب قفایم کرده سرانها را در اصول داخل کنند که آنی بسیار است و رفا و امی عالمگیری منجمه کرده است نماز می آید و بکن عقیص شعره و هو جمع الشعر علی الرأس و منش لیشع حتى لا یجمل کذا فی التینین و اختلف الفقهاء علی اقوال فقیل ان یجمع و وسط راسه مفر لشد و قیل ان یلف و آیه رسول راسه و یجعلها النساء و قیل ان یجمعه من قبل القفا و یمسکه بخیط او خرقة و کل ذلک مکروه کذا فی البحر الرائق تأیله عن غایة البیان رقم المحدث ازین احادیث و روایات متبیط میشود که عقیص فی نفسه مکروه است که رجالت نماز و بلند آنها از او مکروه است نماز می آید و مویها را باطلی قاری شرح حدیث کاین شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یکن یضیف ذنبه می آید اگر از من هذا الشعر هو الذی یجمع و عقیص من مویها و از آن مویها یستخرج کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کاهی موسی خود را معقوف فرموده اند فلا حال فی نفسه مکروه نباشد کرد و حالت نماز که در آن نمی آید شده مسئله نماز و وقت غسل آب رسانید در اصول مویهای بافته خود کافیست خلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه روایت قلت یا رسول الله امر که است حضرت زینب آقا نقضه لغیر الجنازة فقال لا انما یجوز ان یحیی علی راسه و کلک حشاکت می کنم یا رسول الله من زنی که تحت جیافم موسی سر خود را ایامی بکنم از او غسل جنابت می آید مشکن جز این نیست که بست ترا که بریزی آب پیرود گفت دست بر سر خود بسته باز ملا علی قاری می آید

مردان از آن حصه در سه با نیت بل رسانیدن بعد از موی که در برابر می آرد لکن حکم لکراؤن مقتض
صغار و صافی الغسل اذا ابلغ الماء اصول الشعر و لکن علیها بل و ایضا هو الصغیر من معلوم
که زمان از نماز موی بافته کرده نیست اما در موی غیر بافته آب رسانیدن من وجبت کذا فی العالم کبریه
مردان را رسانیدن آب در موی بیا اگر چه بافته باشد وقت غسل وجبت کذا فی محیطه الشری سبک
فرق در موی هر که در سن نوست و سدل مشوخ قاله السقلا فی و فرقه بعضی فرق اول سدل ماز کذا فی
الرفاء و فرق عبارت است از دو حصه کردن موی سر جانبین و بسیار ارسال آنها از پس کوه خباب
سینه و سدل ارسال آنها که در سر و در تقصیف رفا و ای غراب می آرد الفرق ان یقسم بضعین
و یرسل بضعین جانبین علی الصد و بضعین جانبین علی الصد و الصد و الصد
ارسال الشعر حول الرأس من غیر ان یقسم بضعین و کان النبی علیه السلام عند موم
المدينة یسده و کذا السملی و کذا جبرئیل صاحب با الفرق فی فقر النبی علیه السلام و
السملی و از کلام صاحب قاضی صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ماضی مجموع پس قفا مشرب
میگوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه
از یک جانب در صحیحین از ابن عباس مروی شده کان النبی صلی الله علیه و آله یقسم بضعین و یرسل بضعین
فما کان یفرقه کان اهل النبی یسده و کان اشعارهم و کان یقسم بضعین و یرسل بضعین و کان یفرقه کان اهل النبی صلی الله علیه و آله
ناصبین و فرقه بضعین بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که دو دست میداشت موی را که با او را حکم میشد
و بود در اهل کتاب که سدل نمیدادند و موی را که با او را حکم میشد و موی را که با او را حکم میشد
فرق اختیار کرد و در محدث دلموی در شرح مشکو میگوید بعضی گویند اتحاد فرق با جهاد بود از حضرت در
مخالفت اهل کتاب چه برافتن اول اسلام قصد ایلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید او را چون سجاد
از ایشان از قصد ایلاف و غالب گردانید او را بر تمامه دین مخالفت کرد ایشان را و بعضی امور ظاهر عبارت
سبب موافقتهم درین است که وی صلی الله علیه و آله علم غیر بود در آن اگر شریعت بودی لازم و محکم گشتی در
بعضی احادیث آمده است که اگر متفرق میشد مویها فرق میناد و الا سکن داشت بر حال خود بی خلف نمودی

در موی هر که در سن نوست و سدل مشوخ قاله السقلا فی و فرقه بعضی فرق اول سدل ماز کذا فی
الرفاء و فرق عبارت است از دو حصه کردن موی سر جانبین و بسیار ارسال آنها از پس کوه خباب
سینه و سدل ارسال آنها که در سر و در تقصیف رفا و ای غراب می آرد الفرق ان یقسم بضعین
و یرسل بضعین جانبین علی الصد و بضعین جانبین علی الصد و الصد و الصد
ارسال الشعر حول الرأس من غیر ان یقسم بضعین و کان النبی علیه السلام عند موم
المدينة یسده و کذا السملی و کذا جبرئیل صاحب با الفرق فی فقر النبی علیه السلام و
السملی و از کلام صاحب قاضی صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ماضی مجموع پس قفا مشرب
میگوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه
از یک جانب در صحیحین از ابن عباس مروی شده کان النبی صلی الله علیه و آله یقسم بضعین و یرسل بضعین
فما کان یفرقه کان اهل النبی یسده و کان اشعارهم و کان یقسم بضعین و یرسل بضعین و کان یفرقه کان اهل النبی صلی الله علیه و آله
ناصبین و فرقه بضعین بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که دو دست میداشت موی را که با او را حکم میشد
و بود در اهل کتاب که سدل نمیدادند و موی را که با او را حکم میشد و موی را که با او را حکم میشد
فرق اختیار کرد و در محدث دلموی در شرح مشکو میگوید بعضی گویند اتحاد فرق با جهاد بود از حضرت در
مخالفت اهل کتاب چه برافتن اول اسلام قصد ایلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید او را چون سجاد
از ایشان از قصد ایلاف و غالب گردانید او را بر تمامه دین مخالفت کرد ایشان را و بعضی امور ظاهر عبارت
سبب موافقتهم درین است که وی صلی الله علیه و آله علم غیر بود در آن اگر شریعت بودی لازم و محکم گشتی در
بعضی احادیث آمده است که اگر متفرق میشد مویها فرق میناد و الا سکن داشت بر حال خود بی خلف نمودی

زن در حدیث بنا بر جریان عادت زنان است که بیشتر وصل اشاریکنند صاحب بدیه در تفسیر مکتوبه آری
وصل موی شتر در کسب ویدی زنان چیست آمده و گنایان را نام محمد مذکورست عن ابن عباس کما یسأل بالوصل

الزکری اذا کان حوفا قال یحکم و یمه کما ینشد هو قول الی حقیقه و در مرنا آورده هو قول الی حقیقه
والعامة من عظمائنا و در غالب المومنین آوردن زیادت موی دمی سبب کرامت من جمیع اجزایا زیادت

موی غریزی اگر زنی را شوهر سید نباشد نیز وصل که در جام است اگر باشد باذن شوهر سید جائزست بمولایح
مسئله زانرا ناما را بشمار موصوله خبر خودشان جائزست بر قول مختار کذا فی العالم کبر مسئله زانرا بسن

برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن جائزست محدث یحیی آمد با بسن موی برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن که
مشابهت موی برادر جائزست که است کذا فی جمیع البحار مسئله زانرا وصل که در موی باف در موی سر جائزست

توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر را شعر می آید اذا وصلت بغیره من جزوه و خبرها که لا یدخل فی التلیه
اما و تنک وصل موی را بغیر موی از قسم باره جائز غیر آن پس آن در موی داخل نیست مسئله اگر خلاصی بود

پیشانی در شسته باشد با تشبیه بر سر که پیشانی موی مطلق سازد که موجب یادت من است و یکدو اگر ظلم
برای خدمت بود زیادت مذکور در آن جائز نباشد کذا فی المطالب العالمیه ناقلا عن المحیط مسئله کذا

موی سر بدون تبیین شانه کردن که از پریشانی و عیار در آن چپک و پیش افتد و مسئله کرد و چنانکه طریقه بعض
فقرت بدست خلاف سنت و مشابهت است در آن بچوکیان نبود کذا فی المطالب ناقلا عن مصابح احسان

مسئله کذا شن و واب بطریق شرفا و علویان که شارشان شده است غیر ایشان را کرده است از قسم تبیین کذا
فی الاحیاء و از حیا مستنبط میشود که کذا شن و واب مودار برای علامت مکرر موی برای تشبیه کرده بود

بچنانکه برای نبوت و تجرد لاکت میکند بر موی حدیث خریم سیدی چنانکه کذا شن مسئله با فتن کسیران و انوار غیر
احرام کرده است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تشبهوا بالنسب لیدی می آید لایضا و شعر

کالمسکین و یغاثه مکرر و فی غیره که احرام فصل دوم در احکام محرم یعنی ریش باید داشت که محرم الکعبه است
از موی فتن برود و خسار کذا فی القاموس و از انچه نیست محرم کوبند که موی برود و آن بالغ تنجیحی است و نیست که بر آن

باشد از دست زحافه یعنی زحافه و انک سنا شتر که از لایق که است و عیانت است و از این صاحب بدیه

و در باره حرمی بر منی میگرداند این نام موسوم گردید در آیه آن که کان بن عمر یقول فی السلام علیک
فانما سئمت الحجة یعنی حجتها و لذاتک تسمیت الحجة کان حجتها الحجة تسمیت که شش رشتن بر منی
و حجت که از است کونید بر منی ملوک در دست که بر حسب نیر صادق آید یا حجت که شش رشتن بر منی
کذا فی شجرة السمات اما وجوبش لقوله علیه السلام احقوا الشوارب اعقوا الحی و اوه البجاری و امم السلام
و خوب مرشد بطنها را و کبذاید ریشها را و در دار احقا که شش رشتن بر منی بحال خود بدون حلق تقصیر یا بر داران
انوار کردن و شش رشتن و در رسول علیه عندا که فی غایه ابراهیم اما تسمین قدر قبضه پس ثابت بر ایت عمر و شش رشتن
صلی الله علیه و آله کان یاخذ من الحجة طولا و عرضا رواه الترمذی بر و آنحضرت صلی الله علیه و آله
میگفت از لحظه مبارک خود از پستانی و در از پستی از بر جانب حجه مصلح میداد و صاحبان و غراب در آنحضرت
لفظ اذا را که علی قد القصة نیز نقل کرده اند شنبها و قاضی عیاض در شفا فی خود بخلاف طبع شریف آورده
للحجة بکلا صدده یعنی بود آنحضرت نبود شش که بر یکدیگر دیند او این و ایت منافی روایات سابقه است
پس و تطمین چیست اکتفا به این اختلاف حالات معمول اختلاف از من است چنانکه لفظ اذا را علی بن ابی حمزة
نیز شش رشتن یا مرد بری سینه جانب عرض است که ایشعر الیه کلام بعضی شارحین بقوله حبیب قال الکتاب عباد
عن كثرة الشعر فلهذا عقیه بقوله بکلا صدده او ایچ در وظائف البی سطور است که بحمد آنحضرت
انگشت بود یعنی همین بخار بود و از رو خلق که در از و کیم غنید محدث بلوی در مارج میگوید بر منی
و نیز منافی است حدیث زمی او ایچ رشتنا نکر شد و در کتاب الصوم بر این سطور است که لا یعمل کسطویل الحجة
اذا کانت بقدر المسبوق و هو القصبة استعمال و عن امی رازی که بکنند بر کاه بقدر سنون باشد آن
شست و در باریه حاشیه بر امی رد الحجة عندنا طولها بقدر القصبة و ما ورا ذلک بحج
هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من الحجة طولا و عرضها او رواه ابو عیسی
فی جامعه و قال من سعادة الرجل حجة الحجة کان عبد الله بن عمر یقصر عن الحجة و یقطع ما
ورا القصبة ذکرة فی الا ناعن عبد الله بن عمر قال فیه اخذ ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد
ذکرة ابو الیسر فی جامعه الضعیف شنبها روایات سطور و ذلالت بر جوب قطع حجه و امی قصه از بر و حد

و در باره حرمی بر منی میگرداند این نام موسوم گردید در آیه آن که کان بن عمر یقول فی السلام علیک
فانما سئمت الحجة یعنی حجتها و لذاتک تسمیت الحجة کان حجتها الحجة تسمیت که شش رشتن بر منی
و حجت که از است کونید بر منی ملوک در دست که بر حسب نیر صادق آید یا حجت که شش رشتن بر منی
کذا فی شجرة السمات اما وجوبش لقوله علیه السلام احقوا الشوارب اعقوا الحی و اوه البجاری و امم السلام
و خوب مرشد بطنها را و کبذاید ریشها را و در دار احقا که شش رشتن بر منی بحال خود بدون حلق تقصیر یا بر داران
انوار کردن و شش رشتن و در رسول علیه عندا که فی غایه ابراهیم اما تسمین قدر قبضه پس ثابت بر ایت عمر و شش رشتن
صلی الله علیه و آله کان یاخذ من الحجة طولا و عرضا رواه الترمذی بر و آنحضرت صلی الله علیه و آله
میگفت از لحظه مبارک خود از پستانی و در از پستی از بر جانب حجه مصلح میداد و صاحبان و غراب در آنحضرت
لفظ اذا را که علی قد القصة نیز نقل کرده اند شنبها و قاضی عیاض در شفا فی خود بخلاف طبع شریف آورده
للحجة بکلا صدده یعنی بود آنحضرت نبود شش که بر یکدیگر دیند او این و ایت منافی روایات سابقه است
پس و تطمین چیست اکتفا به این اختلاف حالات معمول اختلاف از من است چنانکه لفظ اذا را علی بن ابی حمزة
نیز شش رشتن یا مرد بری سینه جانب عرض است که ایشعر الیه کلام بعضی شارحین بقوله حبیب قال الکتاب عباد
عن كثرة الشعر فلهذا عقیه بقوله بکلا صدده او ایچ در وظائف البی سطور است که بحمد آنحضرت
انگشت بود یعنی همین بخار بود و از رو خلق که در از و کیم غنید محدث بلوی در مارج میگوید بر منی
و نیز منافی است حدیث زمی او ایچ رشتنا نکر شد و در کتاب الصوم بر این سطور است که لا یعمل کسطویل الحجة
اذا کانت بقدر المسبوق و هو القصبة استعمال و عن امی رازی که بکنند بر کاه بقدر سنون باشد آن
شست و در باریه حاشیه بر امی رد الحجة عندنا طولها بقدر القصبة و ما ورا ذلک بحج
هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من الحجة طولا و عرضها او رواه ابو عیسی
فی جامعه و قال من سعادة الرجل حجة الحجة کان عبد الله بن عمر یقصر عن الحجة و یقطع ما
ورا القصبة ذکرة فی الا ناعن عبد الله بن عمر قال فیه اخذ ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد
ذکرة ابو الیسر فی جامعه الضعیف شنبها روایات سطور و ذلالت بر جوب قطع حجه و امی قصه از بر و حد

اعمالی که از محبت در اقبل نمودن در این است که هر کس که میسر است از هر قبضه و در این آن مقتضی است
 ارسال علی است که ملاقات بتبیین قد قتیله را در اقبال و نقیای کالمین در جواب این شبهه و در این
 کرد و از اول تا آنکه صاحب نسخ القدر بر آن رفت و آن است که از راهی این حدیث عبدالبر بر قطع
 مادرای قتیله ثابت است لما فی البیاری کان ابن عمر کاذبا و اعظم قصص علی الحقیقه فما فصل الحکم
 و بکنه و راه بود و در انسانی و محمد بن حسن بن آناره و قال و به نأخذ بر قطع نظار یکایه جای که کل
 راوی بر شاف مردی خود می باشد چنانکه در اینجا می باشد بدل این عمل از غیر راوی این حدیث از آن حضرت نیز ثابت
 شده آن حدیث انموذج منسوخ بودنش می باشد که بواسطه اصل عندنا اقل یقال در اینجا است که مراد از انسانی
 قطع کل یا اکثر است چنانکه طریقه اعاجم از بنود و افراج است تا می دانیم یکی از آنچه در صحیح مسلم از ابو هریره مروی
 شد خبر و الشوارب اعطوا المذبح الحی حیا الفوا الحیوس چه خبر از خبره موقع تعلیل واقع شده تا می بینیم کلام
 قول صاحب بنی شاف ضار نماید چنانکه میگوید قال محمد بن علی بن حنفیه اعطوا المذبح الحی حیا صحیح
 گفت و گفت که اما این طریق منقوض است بعمل خلفای اشدین مثل امیر المومنین عمر و عثمان و علی بن ابی طالب و غیره
 در از آنکه از قبضه و شستن این عبدالبر در استیجاب عقلانی در امایه در ترجمه امیر المومنین عثمان و علی بن ابی طالب
 الحقیقه عظیمها و اما مکرر در تذب لاسا در بیان بحیر علی ابن ابیطالب می اندر نه میگوید که گاه است که عیون
 و بکنه فی مفتح النجاه و نزل الامر للبدن فی محدث دلموی در سطح آورده اند که حمیه امیر المومنین علی
 میگردید سینه را و همچنین بحیر امیر المومنین حضرت عمر و عثمان اینی و قتیله از سال حمیه امیاج نوشته اند و علیه
 کافی بحمیه طریقی هم آنکه مراد از وجوب در حب قطع مادرانها یا بنی است یعنی وجوب خدائی یا
 سنت مکرر و در حب و حب کذا فی المرافه و از نجاست که در آب آرد و آخذ تحت القبضه این
 عمر و جماعه من الشاکیین و استحسنه الشیخی و ابن سیرین که در بار میگوید بر بعضی از کلمه
 آن تا آخذ من محبته و اذ اطلال و من اطراف الحقیقه و این طریق در در اقام الحروف اسلام است صاحب
 تنویر الامصار در مسین المنفی حی ارد ظاهر است که این لفظ محبت بجای جمله بعینه مجهول است پس شریف مراد
 نیست و پیشتر است پس باید از آنجی نماید که این قوی خلاف مساق الفاظ و عبارت مسئله نهیدن در این از
 حق است و من اجل اسد علم شده و در حدیث است یعنی تراشیدن بر و یک از قد قبضه را نموده است

در این حدیث از ابو هریره مروی است که در روزی از امیر المومنین علی بن ابی طالب فرمود که هر کس که از محبت من در اقبل نمودن در این است که هر کس که میسر است از هر قبضه و در این آن مقتضی است
 ارسال علی است که ملاقات بتبیین قد قتیله را در اقبال و نقیای کالمین در جواب این شبهه و در این
 کرد و از اول تا آنکه صاحب نسخ القدر بر آن رفت و آن است که از راهی این حدیث عبدالبر بر قطع
 مادرای قتیله ثابت است لما فی البیاری کان ابن عمر کاذبا و اعظم قصص علی الحقیقه فما فصل الحکم
 و بکنه و راه بود و در انسانی و محمد بن حسن بن آناره و قال و به نأخذ بر قطع نظار یکایه جای که کل
 راوی بر شاف مردی خود می باشد چنانکه در اینجا می باشد بدل این عمل از غیر راوی این حدیث از آن حضرت نیز ثابت
 شده آن حدیث انموذج منسوخ بودنش می باشد که بواسطه اصل عندنا اقل یقال در اینجا است که مراد از انسانی
 قطع کل یا اکثر است چنانکه طریقه اعاجم از بنود و افراج است تا می دانیم یکی از آنچه در صحیح مسلم از ابو هریره مروی
 شد خبر و الشوارب اعطوا المذبح الحی حیا الفوا الحیوس چه خبر از خبره موقع تعلیل واقع شده تا می بینیم کلام
 قول صاحب بنی شاف ضار نماید چنانکه میگوید قال محمد بن علی بن حنفیه اعطوا المذبح الحی حیا صحیح
 گفت و گفت که اما این طریق منقوض است بعمل خلفای اشدین مثل امیر المومنین عمر و عثمان و علی بن ابی طالب و غیره
 در از آنکه از قبضه و شستن این عبدالبر در استیجاب عقلانی در امایه در ترجمه امیر المومنین عثمان و علی بن ابی طالب
 الحقیقه عظیمها و اما مکرر در تذب لاسا در بیان بحیر علی ابن ابیطالب می اندر نه میگوید که گاه است که عیون
 و بکنه فی مفتح النجاه و نزل الامر للبدن فی محدث دلموی در سطح آورده اند که حمیه امیر المومنین علی
 میگردید سینه را و همچنین بحیر امیر المومنین حضرت عمر و عثمان اینی و قتیله از سال حمیه امیاج نوشته اند و علیه
 کافی بحمیه طریقی هم آنکه مراد از وجوب در حب قطع مادرانها یا بنی است یعنی وجوب خدائی یا
 سنت مکرر و در حب و حب کذا فی المرافه و از نجاست که در آب آرد و آخذ تحت القبضه این
 عمر و جماعه من الشاکیین و استحسنه الشیخی و ابن سیرین که در بار میگوید بر بعضی از کلمه
 آن تا آخذ من محبته و اذ اطلال و من اطراف الحقیقه و این طریق در در اقام الحروف اسلام است صاحب
 تنویر الامصار در مسین المنفی حی ارد ظاهر است که این لفظ محبت بجای جمله بعینه مجهول است پس شریف مراد
 نیست و پیشتر است پس باید از آنجی نماید که این قوی خلاف مساق الفاظ و عبارت مسئله نهیدن در این از
 حق است و من اجل اسد علم شده و در حدیث است یعنی تراشیدن بر و یک از قد قبضه را نموده است

وہندوؤں کے ہاں کس کس کی شہادت
مستحق ہے اور کس کی نہیں
وہ کہتے ہیں کہ ان کو شہادت نہیں دینی
اور کہتے ہیں کہ ان کو شہادت دینی
اسلامی روئے پر

و ادل سیکه خضاب سیاه کرده و فرعون بود در کلبه افتد و در خربست که بر زمین پیران آید که خوشتر بر او
هند که در خضاب یک برای جفا کند از این است و هم سپید کردن آن کبریت برای فایز برک خود و اول
کبر سن و ایام عمر عالم سوم چیدن آن حکم عبت سودا یا در ابتدا می جوئی تا بصوت بی نشان بگذرد
کیا افتد و این مثل باشد که خدای تعالی را فرشتگان که تسبیح ایشان است سبحان الله رب العالمین
یا الاهی یا القیام الیوم چهارم چیدن مری سپید آن برای تنگ عارضه مری تخم نقصان آن بگذرد
نقیصه ششم زیاده کردن آن با بخین موی صند بران موی سر را بجاس فرودن زلف را با گوش فرو
کند از دن هفتم شانه کردن آن آهسته کردن آن بر بی یا و نمودن چشم مردمان ششم ترولیده کد شستن آن
انبار تر و روح پانزده که وی خود بدین می پردازد تا شانه کند نهم دیدن بای با سپید آن چشم اجاب
جوانی با بیری و هم خضاب برخی در رو تشبیها با الصا حدیث برای اتباع است در مرقاة و مطالع السیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید و زاد الشیخ محی الدین الووری عقدها و تصغیرها طاقه فوق
طاقه و در غیرین آمد فی الحدیث من عقده الحینه فان جمعا بوری منه ای جعدا بر کعبه
ریش خود را پس تخم که بعد از است از و مراد از عقده جفا کردن است و جز مری که بعضی را باند که
مردم در جفا دین کار برای سنگبار میگرداند حضرت حکم رسال فرمود اما صاحب بین میگرداند و قبول
اوست مسئله موی که از محاسن جفا شود آنرا بشکند تا از محرمون ماند کذا فی وسیله لطالبین و در آخر از او
از بحر العوام می رسد قال کلید السکام اذ الساقط من الحینه احد کثیر شعرا فاقطع و فرمود بنابر علی السلام
هرگاه بقیه ریش یکی از شاموی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری در سر و دیت کامل لازم آمد اگر
انچه باشد و الا حکومت عدل را اگر چند موی فن کوچ راست و چیزی را بیاورد قال نقیصه کله لیسینه
لا یزید مکرز و صاحب در بنهم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را جلی نمود نصف دیت واجب دو
قد رغب میقن بشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعضی ریش دیگری برود و تا یک سال
بر نیامد دیت را بر غائب موجود تقسیم نمایند هر چه غائب باشد بر چیده لازم آید مسئله اگر کسی راجز
کرد یعنی ذکر خضابین و را برید و از خضاب موی ریش را ساقط شد دیت لازم آمد کذا فی انساب خائیه

و اول سیکه خضاب سیاه کرده و فرعون بود در کلبه افتد و در خربست که بر زمین پیران آید که خوشتر بر او
هند که در خضاب یک برای جفا کند از این است و هم سپید کردن آن کبریت برای فایز برک خود و اول
کبر سن و ایام عمر عالم سوم چیدن آن حکم عبت سودا یا در ابتدا می جوئی تا بصوت بی نشان بگذرد
کیا افتد و این مثل باشد که خدای تعالی را فرشتگان که تسبیح ایشان است سبحان الله رب العالمین
یا الاهی یا القیام الیوم چهارم چیدن مری سپید آن برای تنگ عارضه مری تخم نقصان آن بگذرد
نقیصه ششم زیاده کردن آن با بخین موی صند بران موی سر را بجاس فرودن زلف را با گوش فرو
کند از دن هفتم شانه کردن آن آهسته کردن آن بر بی یا و نمودن چشم مردمان ششم ترولیده کد شستن آن
انبار تر و روح پانزده که وی خود بدین می پردازد تا شانه کند نهم دیدن بای با سپید آن چشم اجاب
جوانی با بیری و هم خضاب برخی در رو تشبیها با الصا حدیث برای اتباع است در مرقاة و مطالع السیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید و زاد الشیخ محی الدین الووری عقدها و تصغیرها طاقه فوق
طاقه و در غیرین آمد فی الحدیث من عقده الحینه فان جمعا بوری منه ای جعدا بر کعبه
ریش خود را پس تخم که بعد از است از و مراد از عقده جفا کردن است و جز مری که بعضی را باند که
مردم در جفا دین کار برای سنگبار میگرداند حضرت حکم رسال فرمود اما صاحب بین میگرداند و قبول
اوست مسئله موی که از محاسن جفا شود آنرا بشکند تا از محرمون ماند کذا فی وسیله لطالبین و در آخر از او
از بحر العوام می رسد قال کلید السکام اذ الساقط من الحینه احد کثیر شعرا فاقطع و فرمود بنابر علی السلام
هرگاه بقیه ریش یکی از شاموی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری در سر و دیت کامل لازم آمد اگر
انچه باشد و الا حکومت عدل را اگر چند موی فن کوچ راست و چیزی را بیاورد قال نقیصه کله لیسینه
لا یزید مکرز و صاحب در بنهم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را جلی نمود نصف دیت واجب دو
قد رغب میقن بشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعضی ریش دیگری برود و تا یک سال
بر نیامد دیت را بر غائب موجود تقسیم نمایند هر چه غائب باشد بر چیده لازم آید مسئله اگر کسی راجز
کرد یعنی ذکر خضابین و را برید و از خضاب موی ریش را ساقط شد دیت لازم آمد کذا فی انساب خائیه

سموهم در احکام موی عتقه و آن است که صحن فدا و قاف و سکون فون موضع مابین فن و لب برین است که
زبان مرفوع باشد یا نه که در فی السیرة الثانیة و از استادی العتقة بمعنی شخصی که موی بر موضع مذکور نهاده باشد
در مویهای موضع مذکور نیز اطلاق کنند که در فی القاموس المغرب صاحبنا به که یاصل العتقة عتقة
وقلته مسلمة سزدن کردن موی عتقه مکرر است و الاصح از آنکه عتقه فعل محسوب است که در فی السیرة الثانیة
تا فاعل العینی و محدث دهاوی در شرح صراط المستقیم مکتوب میدارد و طعن ترک موی برین که از عتقه گویند
اختلاف است و فضل ترک نه است تا آنکه در بعضی آیات آمده که المیر المؤمنین هم در مقبول اند که در شهادت
کسی اگر طعن میکرد از مسئله که فن موی فیکین که عبارتست از طفرین عتقه باک دارد و محدث دهاوی
در شرح صراط المستقیم می آورد و طفرین عتقه لا باس است و در خزانه الروایات از ابن ابی عمیر روایت میکند
فصل الاشعار التي كانت من العتقة لكن لا تترك في العتقة او الاكل او الشرب و در بعضی
مکرر است لهذا در فادوی غرائب مکتوب يشت العتقین بركة و هما جندبا العتقة و هي شعر العتقة
الشغل و سیرة رجل عید عمر بن عبد العزیز و کان یکتف فیکتفیه و قد شهداته یعنی چیدن
هر دو جانب عتقه را که از ایشان چه مکتوبند چه نیست که او ای آدم در درویش و عمر بن عبد العزیز و آنروقت
هر دو جانب عتقه میبرد پس در مود شهادت و در حدیث سطور است فی الحدیث ذا اوصاها فلا
تکس العتقین یعنی جلای العتقة من عن جانین و شاکلایین چون وضو کنی پس آموش کنی هر دو
عتقه را و غسل فصل چهارم در احکام موی شارب یعنی بروت آن عبارتست از موی لب بالاسلمه
تراشیدن موی بروت غیر مجامدین را سنون است باین حدیث زید بن ارقم مکن کم یاخذ من شاربه فلک
مبارک واه احمد و الترمذی و النسائی هرگز نگیرد بروت خود را پس می از او بر طریق ما نیست و از
ابن عباس مرویست که کان النبی صلی الله علیه و آله یقضم و یاخذ من شاربه بودی صلی الله
و سلم که میکرد شارب بروت خود را و اه الترمذی با جمله دراز کردن بروت ممنوع است طریقی شکرین است
در خزانه الروایات از منبراتی می آورد و می آن النبی صلی الله علیه و آله قال یومر الناس
یومر القنطرة بالشح و قمار و الانما سادته طه لما صارت شح و نه کا و تاد الحدیث

ببین عتقه برین
نست عتقه
عتقه برین
نضیب یا نه
مبین است
روایت
راشیدین
هر دو جانب
بجای است
عبود و در
شود در عتقه
کردن بخود
باین حدیث
مکتوب
باین حدیث

لا یسقط
 بر که در دنیا
 و همچنین
 در دنیا
 چنانکه
 می رود
 برای بزرگ
 و هوان
 و المیز میگوید
 تا اهل اعجاز
 فیه دلیل
 ما ایزم را
 الحاحیه
 برعت شد
 خالفوا الذل
 تراشید و
 زیرا که
 محضی الشو
 بر بعضی مبالغ
 نظر بعضی
 است و که
 در دنیا

وافرید از بهر پستیهای خود را در میزاشند در پستیهای خود را پس خلاف ایشان کنند و بر طایفه هر که خلاف ایشان میسر است
توفیر از اجزای بیروت که ما با جلیق باشد تحقق بکند و کما مرسله در آن که درین سببها غار از اجزای بیروت است
در فوای حدیثی از و اما الغازی فی دار الحرب یستلزم ان یظلموا الشارب لیکن اکتف
عن العذرة و هم دلت روی ان الحاکم الدین الولید کان یظلمون الشارب لیکن اکتف
فی مطالب المؤمنین نافع لا یمنع من الخیرة مسئله که شستن با نیت که عبارت است از موی جانبین بیوت با آن
حدیث دومی در شرح مشکوٰۃ می آید که لا بأس بذكر سبب التیة فی طهارة الشوارب و در شرح مطهرات
میگوید که اندامی را که در موی خنجر میگرداند و ملا علی قاری شعیبیت ابن حجر در باب دامن شرح
غافل میگرداند و فی الغزالی و غیره آنکه لا بأس بذكر السبب التین اثباتا للعصر و کان ذلك لا
الغفر و لا یجوز فی غیره الطهارة اذ لا یصل الیه و کبره الزکوة انما و در شرح مذهب شما
می آید و تراشیدنش هم با آنکه در و بعضی تراشیدنش را از عبادت بدین منقول کرده است مسئله چون بیوت
در آن باشد و آب بر آن نرسد وضو جاریست بخلاف غسل که در آنی خزانه الروایات مسئله اگر بیوت کسی بر
خلق نمود و تا کمال مناسبت حکومت عمل لازم شود و اگر بیوت را بارش خلق نمود منان هر یک جداگانه نام
که در آنی التاخره فی فصل پنجم در موی منی و ابرو و غیر آن مسئله جیدن موی منی و تراشیدن آن جاریست
ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب خلق راس آورده است و هست حدیث ان یقو الشعر الذی
فی الاثوب یحجج کرده است این حدیث ابن جمعی بیعتی از عمر و بن شعیب میگوید تراشیدن آن قائم مقام
شستن میشود و در فوای غرابی آنکه در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود
ان یقو الشعر فی کل شهر و بعضی مواضع مذکور است موی منی چید و بکند شود زیرا که بورت من آنکه میگرد
و در فردوس علم از عبادت بدین بر فرعا آمده لا یقو الشعر الذی یكون فی الاثوب فانه یؤثر
ولکن فی کل شهر و صاذکوه فی شرح الشریعة که در الحرقه و هکذا فی الغرائب القتیبة و غیرها
مسئله گرفتن موی اندام بر و که از او حمام شستن معتدیان نظر باشد جاریست و خزانه الروایات از آنجا
می آید بجز فصل که شعاع النبی فی الحاحیین از احمد فی العین و فی النظم مسئله جیدن موی منان

وافرید از بهر پستیهای خود را در پیشانی خود را پس خلاف ایشان کند و بر طایفه هر که خلاف ایشان میسر است
توفیر از اجزای بیروت که ما با جلیق باشد تحقق بکند و کما مرسله در آن که درین سببها غار از اجازت و مندوب
در فایده ای که در او آمده است فان كان الحبيب يمشي الى ان يظلمه الشارب ليكون كاهيب
عين العذرة و هم دست روی آن الحالدين الوكيد كان يظلمون الشاربه ليكون كاهيب كذلك
في مقام المؤمنين فان كان الحبيب يتم مسئله كده شتم بالتين كم عبارت شتم از موی عائین موت بال از
محدث دای در شرح مشکوٰه می آید که لا باس بذلك سبب التين فما طوره الشوارب و در شرح مرطاه اتم
میگوید که اندام المؤمنین سرغیر و بی اختیار میگردند و ملا علی قاری شبعیت ابن حجر در باب دایم از شرح
غافل میگوید راعي الغزال وعنده انك لا باس بذلك السبب التين انما عالم العمر و كان ذلك لا
الفر ولا يقتضي فيه عمر الطعام اذا لا يصل اليه و كره الزكشي انبا ه و در شرح مذهب شما
می آید و تراشیدنش بهم با آنکه در و بعضی تراشیدنش را از عبادت بدین منقول کرده است مسئله چون بود
در آن باشد و آب بر آن نرسد و ضو جازست خلاف غسل که در آنی خزانه الروایات مسئله اگر بر روی کسی برود
حلق نمود و تا کمال میزنی باید حکومت عمل لازم شود و اگر بر روی را برایش حلق نمود ضمان بر یک جبهه کافیست
که در آنی التناخیه فصل پنجم در موی بینی و ابرو و غیر آن مسئله جیدن موی بینی و تراشیدن آن جازست
ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس آورده است و هست حدیث انفقوا الشعر الذي
في الا نوف عن كج کرده است این حدیث ابن جدی می بیتی از عمر و بن شعب می گوید بتر اشیدن آن قائم مقام
نصف میشود و در فایده ای خراب است آن که در وصایای علی آمده بنی آنحضرت از المؤمنین علی را وصیت فرمود
انفقوا الشعر في كل شهر و بعضی مرا ضع میکرد است موی می چید و بر کند شود و بر که بورت من اکله میکرد
و در فرد وس علی از عباد بدین شیر فرمود آمده لا تشفقوا الشعر الذي يكون في الا نف فانه يؤثر
ولكن في صوم مخاض كوه في شرح الشرع كذا في المرقا ه وهكذا في الغرائب و القصية و غير ها
مسئله گرفتن موی اندام بر و که از او حمام شستن معتدیانظر باشد جازست و خزانه الروایات از آنجا می آید
می آید يجوز فصل لا شعار التي في الحاجبين اذا لم تحت في العين و في الغض مسئله جیدن موی میان

وهادی بنی برای زیباترین جا زینست قال الظهیری لا یجوز للمراة تغیر شیء من خلقها الله
حکمها الله تعالی علیها زکاة او نفق و البتاس الحسن للزوج و لا یغیره من کون
مقرونة الحاجین فزیل ما یثبت مالوهم البتک و علیه کذا فی حایة التوضیح شرح الجامع
التصمیم رقم حدود کویین حکم زن بدو در اشل است ذکر زن امشیل است سبب جواز زینت اندوزند
پس از الطریق اول منوع باشد مسئله که نفس موی در مانع حسن و زیبای نیست باشد جائز است فتاوی حامی
عن ابن حنیف انه یجوز قص کل شعر و ما فی من زینة الحیة یکن فی خزائن الروایات و فروع چنانکه سطور
أخذ أحمد من حایة و عارضه نقلة ابن همام و مضرت میوسد که باس یاخذ الحاجین و
شعور و وجهه ما لیس به الخنک مسئله که زینت و بروج دیگر نمی در زینت کمال لازم آید اگر کل اطن
نوع صفت است هیچ و اگر کیه و در نزد بی دست اگر بدو در زن که ده صفت است لازم شود کذا فی التاج
باب هم و موی از بدن برای چهره و زینت فصل اول در موی عانه و دراز چیده مسئله
مسئله مردان موی طلق نشاید و امام ابو یوسف گفته لا باس بهت و مطالب المومنین اگر که بچای شعر
حلقه عن ابی یوسف که باس کذا لک و یکن فی العاکمیه و نیز و مطالب المومنین که یحلق و طاعلی
الطاهر و اما یؤخذ بالحکمة مسئله مردان موی نعل خید آن مرد و جائز است که خیدین هر یک است
در آیه او فی الاطریق الاول و السقف اولی و طاعلی قاضی شرح مشارق نقل میکند که مومنین
او هر چه است که اطن است نیست بل صفت است بلکه موی نعل از طلع است و دوس مومنین اگر که در و امام
کوین فصل است مری که بران قار باشد لهذا امام شافعی در موهبت حکایت از الشیخة گفته لکن لا اقول
علی الوجع میدم که است صفت است که قدرت بروج میدم امام غزالی سبک و یفت بهرست بر کسی سبک بر
معنا داشته و اما سبک معاد و طلع می بوده بهادر اطن کافیست زیرا که در فقا و را اونی و المی میاشد و
نظافت و آن طلع نیز حاصل کنانی لاجبا و مطالب المومنین در توضیح الحواشی شرح بجای می آید و حجت
که در از الموی نعل است بهرین باز و این مومنین سبک کوییر که در لفظ سقا لا بط که در حدیث آورده نظر داشته
صفت متوقف کردید بر که نظر بر موی انداخته و در کرد و منس با بر نزل آید و شسته موی صفت و طلع و تنوع

[illegible][illegible]

مسئله سزیدن موی سینه و پشت دست باز کردن دست در آب بیکدیگر ریختن شکر الشکر و الشکر و الشکر
 در شش مراد استقیم می رود در ششیدن موی سینه بای دست اختلاف واضح ترک است فصل دوم در موی سینه
 یعنی موی پا و آن عبارتست از موی زیر ناف تا حوالی ذکر مرد و فرج زن که ذاتی البر و غیره شش را می بیند
 که برادر از موی سینه موی قبل از مرد و حوالی برود دست مسئله حل موی سینه و نفس نشان در وزن بود

ما رست لبر شامه کور لیسفط ماطة الشکر عن القبل و الذکر کل هوش الذکر اولی و حق فاصت
ان یعلق به شیء من الغایطه کما یزید له الششخی کما یالما و لا یکن و اذ الشکر بالاسیجار

و فی معناه که اگر از آنکه بالشکر که ذاتی القسطلا فی موی سینه است سزیدن موی قبل از مرد و استجابش در موی
 در بطریق اولی است خجرت آنکه با و اجزای از بر از آن مخلوط شود پس در نخواهد کرد و از استجاب کننده که آب براله
 اصل مخلوط نادر خواهد شد و در موی سینه است از الماشش شش لیکن علامه گفته اند که بر این نفی بهترست نظر لطافت
 و بعد است از نفرت شوهر که از بقیه شش طلق نار من شود و نیز چون شربت زرا اصفاف ضاعت شربت است
 حتی که گفته اند شربت مرد یک جزو شربت زن بود و نه جزو شربت شربت راضیست بیکدیگر و اندک خلاف حل که

قوی میارزاند برای زن نفی برای مرد ملحق نیست تا فی المبدأ تعادل حاصل کرد که ذاتی المرافاة و فاکهانی کرد
 اولویت نفی برای زن محدود است باینکه نفی با اتفاق اطباء موجب استرغای محلی باشد پس در بعضی ضرر زنج
 می آید و این عی درین برود و قول علامه ساخته که زن همان انتقال است چه از نفی بکانش میاید شود و زن
 عمر اهل بهترست زیرا که نفی استرغای بکانش میارزاند که ذاتی غایة التوضیح ماطة عن القسطلا فی الشکر

در همین اخبار می آید که ان الذی صلی الله علیه و سلم قال اذا دخلت لیلا فلا تدخلی
حتى تستحی الغیبة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود و نمیکه در آنی در شهر از سفر پس داخل شو بجا نغید

زانا آنکه استعمال این کند زن یعنی ملحق موی که کند موی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حد دلالت میکند بر اینی که زن را ملحق میارزاند
 اعتبار ملاء از استحاده و ملحق سزیدن است بهر حلیه که زنان میسازند استعمال موی که ذاتی اشته الهمات تعالی الله
 مسئله استعمال زرا برای مرد در کدن مجزای هار جارت است مرد زن بود و اهل سنون محدث ابو می رخصات حضرت
 صلی الله علیه و سلم میگردان بعضی احادیث آمده که حل موی یکدیگر در بعضی آمده که نو میگرد و حدیث بر و جانت

[illegible]

علی بن ابی طالب و فرمود که گفتند الشیخ فکیر الله فی الامور المسلمة من شاکب سبکة فی الاسلام کتب الله بها
 سبکة و تقوی الله به سبکة و فرمود که خدا در هر چه می بیند موی سپید را زیرا که آن نور سلمان است هر که
 شود در اسلام نویسد خدا نیالی او را سبب آن می باشد و در کردار و سبب آن خطائی و لغبی که سبب آن او را
 فکیر سبب یزدیشیست در مرتبه و شایانی افزوده کائنات خود و توهم الفتنه باشد در انوار و زوایا محبت
 دینی در شرح این حدیث می آید در جمیع احوال اشکال است که چون پیری سبب نورانیست در دنیا و آخرت پس
 پوشیدن و تغییر دادن صورت بجناب چه اشروع شد میگویند که مشرعیت آن محبت مصلحت دیگرست فی ان
 از ظلم اعدا و اظهار جلالت تا تضعیف پیران زدودیر نشود اگر گویند پس چرا انتف نیز برای این مصلحت جائز باشد
 که تخیم که منتانج بر کندن پیری تا اصل منفیست در آخر بقوله جوه و سویی نظر خلایق خصایک زیاد
 و منفیست بر آن پس من باشد میان این فی آن چه در جواز انتف شیب که بقصد ترمیم من تکلف باشد در دوا
 الامام ابو حنیفه آمده است امام محمد گفته لا باس به و لیکن مختار خلایق است در باب خاتم شرح مشکوٰه فی و مختار در
 شیب مذربا حرمت محکام است در و و اما امام محمد لا باس به است که ان فی مطالب المؤمنین و با این
 تعبیرش مشکوٰه لا باس اشارت است بآنکه ترکش اولست حکایت اول که سبک سبک موی ایدار هم علیه السلام
 است پس گفتنایم و در و کار من این صفت فرمود و کار که یکه ابراهیم گفت رب فی ذنبی و کار ایدو
 صالک فی موطا و بعد از این هم اول کسی است که میزبان کرد و خسته نمود و بروت تراشید و سوطی
 شرح موطا که اول کسی است که ناخن تراشید و فرق موی هر ساعت موی را برتر و در اول و در خفا
 بجا و کم کرد و خطبه بر سر خواند و جهاد کرد و نمید و کثیر و مقدور و طلب راهت معانقه وقت ملاقات نمود
 مسئله جدید می وی نماز انا را و اما اگر موی پیش بروت و بدور کرد و درش باز است بل مستحب بلکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناصحه متضمنه را از خطبه زنان ملعونه شمار فرمود و ایشان را بمحیرات خلق اعدا داد و
 که ان فی مشکوٰه ناصحه نیکه موی ابرو و دیگری چپید و متضمنه نیکه و دیگر را بچیدن می وی خود ایدار و در دیگر
 می نویسد ناصحی موی ابرو از موی چپید و در شرح مسلم گوید این است مکرر پیش بروت اگر زنی را بر ایدار
 مستثنیست در کتابا لا تا امام محمد از حضرت عائشه ام المؤمنین منقول است ان امرأه سالتها ان تحف

[illegible]

کوردم از او سر کشدم تا میانه خواب بود و در بعضی از روایات گرفتن ناخنهار و در بعضی نیز وار شد
 و در حدیث ضعیف آمده با کمال تحسین که اظفار و شقیه و لایط و حلیو العانة یوم النبی و الفسک
 و انطیبت که انبیا س که یوم الجمعة ذکره ابن حجر و علی القاری و از نجاست که در قنای غریبی رو
 یفعل ذلک فی الخیض و البیض اما در آثار خانیه میگوید که دست گرفتن ناخنهار و تراشیدن پلنگه و در بعضی
 که در سوزان در جسته و او نه در فصل از فرغ آن جل و فصل اشعار و فصل ارب و نظم اظفار منعی است بعد از نماز
 افضل است که یا بعد از عصر و جل و فصل اشعار نمود و بگذارد فی المطالب ما این روایت موقوف به اصول است
 اما اولایست مخالف است بهند ظاهر اینهمه خلاف بر این دانی نماز آدینه که عبدالمؤمنین است بوده است
 تا یا سبب آنکه غیر حاجیان را تشبیه با ایشان و قوت غیر آن و در عبد اگر چه عمل بعضی شاخ و برگ است فیهما البیض
 گفته اند پس حال عبد مجاز بر این دلی بر این فاسد یا ریاضت ملا علی قاری شرح شائل از باب الدام می رو
 گوشت فی فی قص الطیر یوم الخمیس حدیث بل کیف ما احتاج الیه و لم یثبت فی کفایت و لا تعین
 یوم که کشی و ما یغنی فی النظم فی ذلک الی علی او غیره باطل ذکره ابن حجر و مطالب المؤمنین لفظ
 می روید که دست نزد او بنفشه و غیره و در روز بر گرفتن ناخنهار و پلنگه بل کاه دراز شود بر شد و طحاوی که در
 بعضی از آثار بر این تراشیدن اظفار و جاب شنبه آمده که مورت مرضی است حکایت ابن الحاج صاحب
 روز جاب شنبه قصد گرفتن ناخنهار است چون بنی مذکور یاد آمد ترک نمود بعد از آن ایش بر بنی قرار یافت که در دنیا
 حدیثی ثابت شده است بل سنت حاضر است که وقت درازی باشد شود پس مذکور تراشید ناگاه و مبتلا می
 بر کسی که در آنحضرت ادوات مذکور میفرمایند بنی من بشنیده عرض کرد در من صحبت رسید و فرمود شنیدش کافی
 ابن الحاج که در یک بر بدن من سخن فرمود تا بر ص و در شد بعد از آن تو بر که دم که مخالف آنچه از رسول الله
 شنیدیم خواهیم کرد و اتم اخرون که در چون بجای خود مسلم شده است که احکام مرویه و یا اگر مخالف حکام منصوبه است
 زائد که بعد باشد قابل اعتماد نیست پس گفتن کسی که این قول رسول مقبول است برین ثبوت اسناد که
 اصول شرعی است چگونه حکم این و یا مقبول خواهد بود و در بقدر تسلیم حجت بر غیر منبر شود مسئله بر کسی که گذر
 می آنچه ناقص را بی کردن اضحیه می بیند ناخنهار و در کشیدن اضحیه عرض سبب اجزای بدن و واقع شود کامل

[illegible]

پای کنندگان نماز مردان مسئله ستردن موئی پیش برود و خبر آن وقت مصیبت موت کسی از دست
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَا بَرِيٌّ مَحْقُوقٌ وَتَسْلُوقٌ وَخَوْفٌ مَن يَزِيْرُ مَن اَزْكَسِيْهِ حُلُوْكَ كُنْ يَا نُوْجُهُ بَاجَا
 با دار نمید کند یا جایهای خود را پاره پاره سازد وقت مصیبت کذا فی شرح لمصاحج للتورثی مسئله اگر
 آب بر دوقق حاجب پیش برود رسانید یا سر را مسح کرد یا زانیمه را حلق نمود یا وضو کرده یا خنثا شد
 اعاده آب رسانیدن بر سواضع مذکوره لازم نمی آید کذا فی قاضیخان اما اگر ناخنهای بعدی دراز باشد
 سرگشتا ترا بپوشد آب بزی آنها رسانیدن لازمست کذا فی المجمع مسئله حلاق را قلع بر کسی گذشتن
 و حلق ریش کسی کردن اگر چه با عازت مخلوق باشد منوعست زیرا که اعانت بر مصیبت کذا فی شرح
 الطریقۃ المحمدیه مسئله تطییب اذنان یعنی روغن در مویهای سر و ریش استعمال کردن از آوندی
 و زین مکروهست مزان او اصل در عیناب ^{او تان} بمسح است اکل و شرب است و ظروف و زرویم بعد است
 لا تَشْرَبُوْا فِیْ اَیْنَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ لَا تَأْكُلُوْا فِیْ صِحَافِهَا کَمَا هُمَا کُفْرٌ فِی الدُّنْیَا وَ کُفْرٌ فِی الْآخِرَةِ
 نوشید و آوند های زرویم و مخورید و طباقهای آنها زیرا که آنها برای شان یعنی کفار در دنیا و برای شما آخرت
 است اما قضا تطییب اذنان امثال آن بر خور و نوش قیاس نموده اند قاضیخان می آرد و لیکن ^{و الاثر}
 وَ الْاِذْ هَا نَ فِیْ اَیْنَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ کَذَا الْحَا بِرِیْ وَ لَکَا حِلٌّ وَ الْمَدَا هِیْنُ یعنی مکروهست
 و روغن بالیدن و ظروف زرویم و همچنین مکروهست از آن بر دود و آنها و سرمه و آنها و روغن آنها
 و مسمی که را پیش آنست که استعمالش استبداد در چیزی باشد که برای آن موضوع شده است مثلاً روغن باد
 ظرفی ریزند و دست در آن انداخته یا از آن روغن بر سر بخند مالند و اگر روغن را از آن بر کف دست نهند
 و یا از آن بر کف دست استعمال نمایند مکروه نباشد کذا فی الدر المختار و غیره در شرع الاسلام اگر که آن در عالم
 صلی الله علیه و سلم روغن را و لا بر کف دست چپ میرسخت پس او لا بهر و او بر و میرسانید باز بهر و او بر
 باز بر پیش باز بر سر و بگردن در میان شانه میفرود و بعد از آن کتاب را از حضرت متقول است منی امر ^{عنه} سکتا
 حَاجِبِیْهِ الْمَشْطَ عُوْیَ مَن الْوَبَا هِرْ که شانه بر دود او خود رساند در عاقبت باشد از
 و میبایست شانه کردن سوره الم نشرح خوانده باشد مسئله تبرک حبیب موبی مبارک سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم است از سبب باشد از ریش ^{عالم}

و اما در این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خطاب با الکسره
 یعنی یک کردن از باب خبری یکی را تیر که نیکو که از آن خطاب حاصل شود که فی جمع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا میگویند مهندی نامند و غیر
 پنج اول ثالث و سکون عین بر مشهورست مبنی برین که میباشند اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خطرات آنرا
 پس مشهور تخفیف نامی نشاء فو قانیه است و جبری در بنای از او بعد میباشند و نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور بر یک نیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاکی در تذکره اولی الاصل یکبار میگویند که الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنیای می و در ثبت خلط مع الوسمه و یجتمعه به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر دو در بحر می و در الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل الله شیء برع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و کلکم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما یه لظدا برع معه و بالضم و رقی نفیس یجمع منه شیء
 بقال له بالقاری سیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یجفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یجذب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایس و صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو اصغر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یجتمعه و قبل الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر دو
 الزینان یعلو فوق العامة و له مکر فی قد الفاعل فی داخله نوى و اذ انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخوبی است که کم
 بر یک نیل است اما از آن طرف که در انصرحات است فون جهان میگوید که کم غیر بر یک نیل است اما از آن
 ثبات جوهری و صاحب می و در الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخطاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخطاب لا سود و در از این احوال و حقیقه متواتر است ان الخطاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و میباید بر یک نیل بود بدست همانندی در کم

این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خطاب با الکسره
 یعنی یک کردن از باب خبری یکی را تیر که نیکو که از آن خطاب حاصل شود که فی جمع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا میگویند مهندی نامند و غیر
 پنج اول ثالث و سکون عین بر مشهورست مبنی برین که میباشند اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خطرات آنرا
 پس مشهور تخفیف نامی نشاء فو قانیه است و جبری در بنای از او بعد میباشند و نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور بر یک نیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاکی در تذکره اولی الاصل یکبار میگویند که الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنیای می و در ثبت خلط مع الوسمه و یجتمعه به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر دو در بحر می و در الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل الله شیء برع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و کلکم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما یه لظدا برع معه و بالضم و رقی نفیس یجمع منه شیء
 بقال له بالقاری سیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یجفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یجذب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایس و صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو اصغر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یجتمعه و قبل الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر دو
 الزینان یعلو فوق العامة و له مکر فی قد الفاعل فی داخله نوى و اذ انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخوبی است که کم
 بر یک نیل است اما از آن طرف که در انصرحات است فون جهان میگوید که کم غیر بر یک نیل است اما از آن
 ثبات جوهری و صاحب می و در الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخطاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخطاب لا سود و در از این احوال و حقیقه متواتر است ان الخطاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و میباید بر یک نیل بود بدست همانندی در کم

این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خطاب با الکسره
 یعنی یک کردن از باب خبری یکی را تیر که نیکو که از آن خطاب حاصل شود که فی جمع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا میگویند مهندی نامند و غیر
 پنج اول ثالث و سکون عین بر مشهورست مبنی برین که میباشند اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خطرات آنرا
 پس مشهور تخفیف نامی نشاء فو قانیه است و جبری در بنای از او بعد میباشند و نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور بر یک نیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاکی در تذکره اولی الاصل یکبار میگویند که الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنیای می و در ثبت خلط مع الوسمه و یجتمعه به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر دو در بحر می و در الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل الله شیء برع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و کلکم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما یه لظدا برع معه و بالضم و رقی نفیس یجمع منه شیء
 بقال له بالقاری سیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یجفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یجذب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایس و صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو اصغر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یجتمعه و قبل الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر دو
 الزینان یعلو فوق العامة و له مکر فی قد الفاعل فی داخله نوى و اذ انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخوبی است که کم
 بر یک نیل است اما از آن طرف که در انصرحات است فون جهان میگوید که کم غیر بر یک نیل است اما از آن
 ثبات جوهری و صاحب می و در الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخطاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخطاب لا سود و در از این احوال و حقیقه متواتر است ان الخطاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و میباید بر یک نیل بود بدست همانندی در کم

جامع نیز بار و رفته کورق الزیتون و له مکرکذا الفلفل و لیس هو ورق زیتون و هم زیتون
منرب نیز سید منرب خجالتی بال درقه کورق کلاس و هو شعبا بلحجا و حکیم کلبانی در شرح قانون منرب
نوع منرب آنجا الخجال یصغ بورقه و غلط منرب ان الله الوسمه و هو اقوی من النيل فی الصغ
و هو یكون یواضع صغیه منها و له ورق کورق کلاس الزیتون و له مکرکی قد الفلفل
داخله نوری و اذا یصغبت الثمره اسودت و اذا اجتفت ورقه و دق کان خصا با مع الحما
اصل هذه الشجرة و اذا طهر جیدا کان هذا احسن فاذا اضعف لیه صمغ کان بالیقا و غیره
مسطرت کتم غیر یک نیل است چه کبایه نیل شبیه کبایه کتان مساق نیل محرف است برک و هم شبیه برک بود و
ماتش غیر محرف و مفرش قدر فلفل و بعد از رسیدن سیاه میشود و شاخهای و انبوه ترا شاخهای نیل و کبرش
عوض از ان دراز تر میباشد بعضی که برک نیل او سمه و نهته خلاف است را رقم محرف که بدینست که
بنا از با نیل و بعضی با رشتن کبرش و نوع دیگرش مشهور بر نیل پس کسانیکه کتم را غیر نیل گفته اند مراد
شان آنکه کتم که نوعیت از نیل عین نوع دیگرش که با صفاتش خندان دارد نیست و آنکه عین کتم
مرادشان نوعی از نیت و با جمعی این طبع خندان از میان بر خیزد و جانب نزع لفظی ارجح میگردد قبل
هر یک صحیح است و موید است آنچه را تغییر میگرد و الینیل یطوق علی ثلثه اشیا احدها الشا
الذی ورقه الوسمه و هو الذی یستعمل فی خضاب لشعر و ثانیها الشا الذی حاله
العظم و هو نبات له ورق شبیه کورق لسان الحجل که الله الخ و اسد سواد امینه
و له سان اطول من ذراع و هو الذی یستعمل الصباغون بیلاد که اندلس و قال الثقا
العصاره المخذله الذی یستعمل الصباغون ایضا فی اکثر البلاد و هم انچه خضرین علی شاخه
النیل حبش منیه لبستانی و منه برقی و عصاره هی الشکر و هو الذی یستعمل
ادویه و لفظ حبش نیز خندان است صاحب لغتین و لغ اول کسرین نیز آورده و شرح لغتی شرح الموطا و غیره
نسکون سین نیز منقول شده و ملا علی قاری از مصباح نقل میکند که کسر و سین لغت اهل حجاز است و انصار
مکون بل از بری سکونش انکار میاید و در شمع الحما صمغ و او نیز آورده اما در کتابی دیگر دیده اند و نیست

نفس الامریست که نسبت با نعل یا براسی برود و خود شبانی در مذهب کومر الوسمه برایش نعل و مطرزی کرد
 الحظر و قیل العظیم و این در زیر درجه عظیم را برجه کم آورده و صاحب موس در ترجمه خط و عظیم برود و گوید
 نبات مختص به او هو الوسمه و در ترجمه وسمه النیل نبات مختص به او و در ترجمه نعل
 العظیم او نبات آخر و ساق صلیب شعبه قاق و در قی صغار موصوفه من الجائین
 و تخمین است که درم بر نعل است و او و الظاک و درم روی رد النیل هو الوسمه و الحظر و العظیم
 و در مخزن نویسد همین درسم است و صرح به درم یعنی شرح القانون بیا اما درس اینم در خیمت که بعد از
 من شده چیزی شبیه یوی و مال سیر خانی اند و عرفان زبان ظاهر کرد و در سائیداش مانند سائید عطران که ازین
 از دنیا ب ابدان میگذشتند از فی المخزن تعالای انطاکلی اسدی و صاحب مغرب گوید که نسبت زرد یا کیا بهیشت
 و شیخ و قانون می آید در سحر قانیت مشایخ عرفان که ازین آید و بعضی بر اینند که خواستید درخت است
 السید شرح القانون فصل اول در حکام خضاب و تمام آن مسئله خضاب زرد و سرخ در آن زمانه اجاز
 مستحب بدین که امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که رسول الله صلی الله علیه و سلم جانب خضاب
 که ریشهای ایشان سپید بود بر اند پس فرمود یا معش که کثرا یحرقوا و اوصیروا اهل الکتاب
 ای کرده و نصاریخ کنند یا ز کنند یعنی ریشهای خود را خالصت کنند ای کتاب را که ایشان خضاب میکردند که
 جمع النصال و امام گوید که خضاب فوال است ای است که خضاب پیری و دوزن بود و راجع به ریشهای
 حرام امام محمد در موطا می آید که نری بالخصاب بالوسمه و الحنا و الصفرة باء اولان ذکره ابی یحیی قال
 باء اولان ذکره حسن یعنی بنیم خضاب و حنا و خضاب خوشبوی و باکی و اگر سوی سپید کند و نیز مضام
 نازد و هر یک بهتر است قاضی خان گوید بالخصاب بالحناء و الوسمه حسن و در فتاوی نزار زیار امام
 می و ان بالخصاب حسن و لکن بالحناء و الکتم و الوسمه ارادیه الحیة و شعور الاله و الحنا
 فی حال غلبه الحنا باء اولان ذکره حسن یعنی بنیم خضاب و حنا و خضاب خوشبوی و باکی و اگر سوی سپید کند و نیز مضام
 در غیر جبار و نیز مضام نازد و بواسطه مسئله خضاب بیه که مشایخ بود و صلی باشد غیر غازی یا ز احرام است دلیل
 حدیث صحیح مسلم از عامر بن ابی نضار روایت که در فتح که بهنگام اظهار سلامش که ریش سپید شد از غیر و اهل الکتاب

[illegible]

در خضاب و غیر شیب شنیدند و شاید حدیث حسن شیب در آن زمان با معنیان بن سید و لند امیر بن سید
یا آنکه حدیث غیر شیب انا مع حدیث حسن پیری خیال کرده باشد که فی الدراج نا خلا عن الموصی علیه
خضاب زرد و بهتر است از خضاب خنک و آن بهتر است از خضاب خنک و آن بهتر است از خضاب خنک و آن بهتر است از خضاب خنک
مرویت مرقع علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا

مرأه قد خضب بالحناء و الکتم جميعها فقال هذا احسن من هذا ثم اخرجه خضبا
بالصفر فقال هذا احسن من هذا کلمه گذشت بر غیر خضاب و دیگر که خضاب کرده بود و بجا
فرمود آنحضرت پیچیدگی است این سیر گذشت مروی دیگر که خضاب کرده بود و بجا و نعم هر دو پس فرمود
این بهتر از اول است یعنی اگر خضاب بجا تنها پس گذشتند و دیگری که خضاب کرده بود و بجا و نعم هر دو پس فرمود
آنحضرت این بهتر است از همه آنها فصل دوم در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در این است
آنحضرت خود استعمال خضاب نموده اند و در کتب حدیث صحیحین و غیره بطریق متعدد از ابن عباس رضی الله عنه
صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه و آله و سلم لم یخضب و لم یبلغ شیبته الی الخضاب و دلیل حدیث مسلم از انس رضی الله عنه

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انما كان البياض في عتقه و في الصدخين و في
الرايس شيئا ای خضاب نکرده است بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم و خرابین نیست که سپیدی بچه ریش و صدخین
و سر زردی بود و نیز در ریش که موهای سپید آنحضرت آنقدر کم بود که میگویند که معلوم نمیشد و گفته اند
تا نیست تر سیده بودند و بعضی میگویند با پیچیده نموده و بخار بعضی از محدثین و فقهاء است که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خضاب فرموده است دلیل حدیث صحیحین و او وارد و سنائی و محمد بن عبد بن عمر بن حفص بن غزافه و کافور
و الزکریا و ان خضاب زرد میفرمود آنحضرت ریش مبارک خود را بکباده و کسین بنی فز عفران و کبیل

صحیحین از ابن عمر رضی الله عنه و آیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصغر بالصفر و دوم بر غیر خدا صلی الله علیه
و سلم که خضاب بر روی میفرمود و دلیل حدیث زبیدی از ابو رثبه و آیت الشیب جمر و حاکم بن محمد
و ابن حبان و آورده و شیبته اتمر خضوب بالحناء و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رثبه روایت

کرده که ان رسول الله یخضب بالحناء و الکتم کذا فی کتاب الوصال و عثمان بن عفان

صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

[illegible]

